

## چرا دچار استبداد شده ایم؟

چون مبداء و منشاء و نژاد ما ایرانی‌ها هم مثل سایرین یعنی اصلاً انسان و مخلوق خدا و ساخته و پرداخته فطرت است و فطرت انسانی بر پایه آزادی و دفاع از نفس و زاینده‌گی می‌باشد. ما هم یقیناً مثل مللی که از قدیم یا اخیراً برخوردار از استقلال و خود مختاری ملی هستند، آزاد و آدم خلق شده و آزاد و آدم پا به فلات ایران گذاشته‌ایم. از طرف دیگر به طوری که در قسمت دوم تکرار کردیم، استبداد خوشبختانه در زمان و مکان، استمرار نداشته است. یعنی دوره‌های ضعف و فطرت برایش پیش آمده است. همچنین به واسطه ضعف ذاتی و کوتاه‌نظری و نبودن وسائل نفوذ فنی، مثل امروزه نتوانسته است در تمام مناطق و اقطار و زوایای مملکت و در تمام شئون رخته نماید و در برابرش چیزهایی وجود داشته است. از جمله دیانت و روحانیت که کمابیش بر کنار و آزاد مانده است. ایلات و عشایر (با تمام اشکالاتی که از جهات مختلف دارند) که بیشتر تحت شرایط کهن و کوهستانی یا بدوی ولی تقریباً مستقل از نفوذ دولت‌های مرکزی می‌زیسته‌اند. بازار و پیشه‌ها که در آمد و نیمه استقلالی از خود داشته‌اند ...

اینها خود نقطه امید است. اگر فطرت و مایه ما هم عزت نفس و استقلال است پس از آن فطرت و مایه، یقیناً مبانی و میراث‌هایی به جا مانده است که می‌تواند مبداء نمو و نجات ما باشد.

آنچه در ابتدا و در طول مدت تاریخ طولانی (بگویییم ۲۵۰۰ساله) ایران سبب استیلا و استقرار استبداد شده است و آن همه آثار و خرابی‌ها به وجود آورده است، باید چیزی یا چیزهایی ریشه‌دار وسیع طبیعی از نوع شرائط و عوامل جغرافیائی و تاریخی مملکت باشد. چنین عامل یا عواملی حتماً تأثیر و نشانه‌های آن را نه تنها در سیستم حکومتی بلکه در روحیات و حالات و سایر خصوصیات ملت و مملکت‌مان نیز باید ببینیم.

بنابراین باز باید قدری حوصله به خرج داده مسئله را با دید وسیع‌تری، با تفصیل بیشتری از عمق و از قدیم نگاه کنیم و جنبه سیاسی آن را در منظره کلی قضیه جستجو نماییم.

### ۱- تأثیر همسایه‌های خارجی

همان‌طور که می‌دانیم نژاد اصلی ما آریین است. از شاخه هندواروپائی می‌باشد، اقوام آریائی تشکیل دهندگان نژاد ایران، پس از جدائی از عموزادگان هندی و اروپائی خود، یک حالت غریبی و محصورشدگی در فلات ایران پیدا کردند. مغرب ما طوایف سامی می‌زیستند که اصولاً خشن و خونخوار بودند و گاه‌گاه حملاتی به مادها می‌کردند (آرامی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها، آن طرف تر فنیقی‌ها و بالاخره اعراب که حمله آنها وضع و حساب و آثار خاصی داشته است).

در جنوب دریای گرم و یا سواحل نامساعد خلیج فارس، مواجه با صحاری عربستان، به عوض یک وسیله ارتباط و تبادل، یک سد آبی یا خندق غیرقابل عبور تشکیل می‌داد.

در شرق تا آنجائی که به تبت و پامیر و هندوکش می‌خورد، باز در حکم سد و حصار حساب می‌شود ولی بالاتر از آن ...

در شمال شرقی و شمال، با ترکستان و ترک‌ها هم‌جوار می‌شدیم. منطقه فاصل، قسمت حاصل خیز و پر نعمت بلخ و بخارا و سمرقند بود و آنها را به جانب خود دعوت می‌نمود. حملات و ضربات عمده و پی در پی آریین‌ها از همین ناحیه از طرف طوایف و اقوام مختلف نژاد زرد، به نام ترک‌ها و ترکمن‌ها، ازبک‌ها، تاتارها و بالاخره مغول‌ها که در صحاری و تیغ‌زارهای شمال چین می‌زیسته‌اند، به عمل می‌آمد. چه در ایران باستان، قبل از اسلام به دست پارت‌ها، و چه بعد از اسلام به دست و به نام امثال غزنویان، سلجوقیان، خوارزم‌شاهیان، مغولان چنگیزی، تیموریان و غیره ...

به طوری که در قسمت دوم شرح دادیم یک قسمت از شالوده استبداد ایران به وسیله همین مهاجمین خارجی صورت می گرفت. همان کسانی که با یک تنه زدن، موج حملاتشان، امپراطوری بزرگ روم را به دو نیمه کرده قسمت غربی آن را به کلی متلاشی و متصرف نمود.

طبیعی است وقتی قوم متجاوزی آن هم از طوایف بی باک سفاک مغول امثال چنگیز، وارد خاکی می شود و به رأفت و مشورت عمل نمی نماید، حد اکثر شدت عمل و خشونت و ذلت و اضطراب و استبداد را به کار می برد. بعد هم که خانه خواه و ظاهراً هم کیش و همکار می شود، بالاخره وحشت و نفرت که ازین نمی رود. مسلماً، پشت اندر پشت، یک روح بدبینی و دوری گزینی در مردمی که اجدادشان مقتول و مضروب یا مطرود بوده اند، به جای می ماند. و در آنها که به عنوان پیش خدمتی و مباشرت یا متولی گری و وزارت و یا بالاخره شاعری و ندیمی تقرب یافته اند، روح تظاهر و تملق باقی می گذارد.

خیل غارتگران مهاجم که به ایران می آمدند، البته هدفی و نقشه ای جز پر کردن شکم گرسنه خود و سواران و چارپایانشان و فرونشاندن عطش خونخواری و سپس مسکن گزیدن و عیش و نوش کردن نداشتند. تامدتی می ریختند و می پاشیدند و می چاپیدند و می کشتند و می زدند و می خوردند. بعد که قرار می شد استقرار و استحفاظی پیدا کنند و دولت و دستگاهی تشکیل دهند، طبیعی بود که همان سرداران و سواران چپاولگر را به امارت و ولایت و ریاست و مأموریت می گماشتند و می فرستادند. حقوق و هزینه این مأموران را خود مردم باید پردازند یا هر طور می خواهند و می توانند از مردم بستانند.

فلان سوار گردن کلفت آدمکش تاتار یا مغولی که در روز ورود به ایران، دست چپ و راست خود را نمی شناخت و جُل و دیبا را از هم تمیز نمی داد، بعد از چندی به صورت یک امیر یا رئیس متشخص و به اصطلاح امروز، مأموری عالی رتبه، یا کارمند رسمی و اعزامی دولت مرکزی، درمی آید. البته به لحاظ عنوان و لباس و شاید زبان و مذهب و آداب خیلی عوض شده بود ولی به لحاظ نیت و باطن، دلیلی نداشت اصل و هدف خود را که چپاول و تصرف و تسلط است فراموش کرده باشد. اصلاً برای چاپیدن و عیش و عشرت بود که قبول خدمت و مأموریت را می کرد.

ضمناً نه آن سرکرده کل و نه این سرداران و سردسته های جزء، هیچ کدام سابقه و لیاقت مملکت داری و سلطنت و وزارت و ولایت را نداشتند. از داخله ایران، از میان فرصت طلبان و فرومایگان یا بی بندوباران نوکرسفت، کسانی را به مشورت و معاونت و مباشرت و دبیری و غیره استخدام می کردند و انعام و اجرت لازم یا امکانات دیگر به آنها می دادند.

این مجموعه امیران و حکام و سرداران و رؤسایان و وزیران و مستوفیان و نوآب و فرآشان و غیره، در حقیقت کارمندان اداری یا به اصطلاح وقت، اعضای دیوانی را تشکیل می دادند که نزدیک و تحت اختیار و فرمان آن رئیس بودند.

یک نوع مستخدمین شاه یا صدراعظم، وزیر، حاکم و مقامات دیگر، حساب می شدند. تا چهل پنجاه سال قبل، اصطلاحی وجود داشت که شغل کلیه مأمورین حکومتی و اعضای دولتی را «درخانه» می گفتند. یعنی نوکران یا قراولان و اعضاء «درخانه» امیر یا وزیر.

منظور آنکه، کادر کارمندی دولت های استبدادی ایران، از یک عده افرادی تشکیل می شد که اصلاً غارتگر، دشمن ملت، یا قره نوکر بودند و کوچک ترین پیوندی به لحاظ رأفت و همنوعی یا وظیفه خدمت گزاری و همکاری، فی ما بین دولت و ملت وجود نداشت.

روابط، روابط غالب و مغلوب و ارباب و نوکری بوده است. هر کاری را که به عهده می گرفتند و به هر مأموریت و ناحیه ای که می رفتند دو وظیفه یا دو هدف داشتند:

۱. اجرای مأموریت مورد نظر ارباب و حفظ منافع و اغراض او،

۲. پر کردن جیب خود و دوشیدن مردم.

به طوری که می‌دانید، تا دوره ناصرالدین شاه و حتی اوایل مشروطیت، حقوق و شهریه‌ای برای حکام و نایب‌الحکومه‌ها و فرشان وجود نداشت و آنها بودند که به‌ازاء خلعت و مأموریت و ولایت و حکومت مبلغی پیش‌کشی، به پیشگاه ملوکانه یا رؤسای مربوطه، در ابتدای انتصاب و بعد، هدایائی به‌طور مستمر سالانه و غیرمستمر تقدیم می‌داشتند. در مقابل مجاز بودند که عایدات محلی را تیول خود قرار دهند و به طریق مختلف مردم را بدوشند. این بود روحیه و رویه کارمندی دولت ایران.

با توجه به اینکه در دو ثلث از ۲۵۰۰ سال سلطنت استبدادی ایران، سلسله‌های ما اصلاً از مهاجمین خارجی بوده‌اند و در آن ثلث دیگر نیز گردن‌کشان و چاقو‌کشان، یا گردن‌کشی و چاقو‌کشی‌های داخلی، بی‌دخالیت نبوده و همان رسوم و روال برقرار بوده است، واضح می‌شود که روی هم رفته در طی ۲۵۰۰ سال، چه شرایطی و عواملی بر مردم این مرز و بوم حکومت می‌نموده است.

## ۲- تأثیر ساختمان داخلی فلات ایران

به‌لحاظ جغرافیائی حصارهای کوهستانی اطراف فلات ایران که مانند پلکانی برای صعود به فلات می‌باشد، سدّی در برابر حملات خارجی حساب می‌شود ولی سدّی که گاه‌گاه می‌شکست و عده‌ای از مهاجمین را نیز در خود می‌گرفت و به‌صورت ایلات سلحشور می‌پروراند. به طوری که فلات مرکزی به‌وسیله ایلات کوه‌نشین، از ۴ سمت احاطه شده است.

در داخل فلات نیز به طوری که می‌دانیم و با امتداد شمال غربی، جنوب شرقی که چین‌خوردگی‌های اصلی ایران را دارد وضع کلی کوهستانی بیابانی با کویرها و نمک‌زارهای گسترده فراوان می‌باشد. قسمت قابل سکونت و آبادی تمدن‌پرور ایران، جزء بسیار ضعیفی از مملکت، و در حدود ۲۰٪ می‌باشد. آن‌هم به‌صورت مناطق پراکنده و نقاط مجزا از یکدیگر.

آبادی‌های مسکونی ایران به این ترتیب مانند واحد جزیره‌های متفرق محصور در میان دره و تنگه یا بیابان‌هایی که کمین‌گاه یا جولانگاه دستجات جنگجوی راهزن یا صحراگرد غارتگر بوده‌اند، قرار داشته است. یعنی به‌طور کلی مردم تمدن‌نشین یا ده‌نشین ایران، چه از خارج کشور و چه از اطراف و چه از پشت‌خانه و دروازه‌های خود، دائماً در معرض تهاجم و تهدید بوده‌اند. یک حالت دست‌بستگی و ناامنی و ترس که البته مانع نشو و نشاط آزاد می‌گردیده‌است، موجود بوده و اطمینان به‌زندگی و مایملک وجود نداشته، شالوده کارها و فکرها نمی‌توانسته است بر اساس ثبات و دوام ریخته شود. ببینیم این وضع یا ترکیب و ترتیب مناطق تمدن‌پرور، چه نتایجی داشته است.

**الف-** حالت پراکنده دور از هم، اجازه و امکان تجمع و تقویت لازم برای دفاع در مقابل مهاجمین را نمی‌داده است و به‌طور کلی نیروی دفاعی مردم بسیار ضعیف بوده است و رفته‌رفته قبول دزدی و ظلم را برای خود امر عادی و سرنوشت‌مقدر می‌پنداشته است.

**ب-** ناامنی و تهدید دائمی دهات و شهرها از حملات و غارتگری‌های خارج که مکرر نیز اتفاق می‌افتاده است، باعث اضطراب و دست‌بستگی پیوسته و مانع نشو و نشاط آزاد اهالی بوده است.

چون اطمینان بر زندگی و به‌مایملک و محصول وجود نداشته‌است، شالوده کارها و فکرها نمی‌توانسته است بر اساس ثبات و دوام ریخته‌شود. ساختمان‌های گلی و خشتی با تأسیسات موقت، اموال و اثاث در حداکثر سادگی و اختصار، مناسب برای اختفا یا فرار، افزارآلات و صنایع به‌صورت دستی، کم‌دوام و سهل‌العمل ارزان، ... زندگی عاریتی، ... و به‌همین قرار، آرزوها و افکار کوتاه و درویش‌وار.

**ج-** مبادله کالا و تجارت ما بین نقاط مجزا، از طریق معابر ناامن نمی‌توانسته است رونق و وسعتی پیدا کند.

**د-** عوامل و آثار «الف» و «ب» و «ج» دست‌به‌دست هم داده، خانواده‌های محدود ساکن منطقه را، وادار می‌کرده است مانند نوزادان حیوان که از ترس یا گرسنگی و سرما، خود را به مادر می‌چسبانند در دروازه را ببندند، به‌همدیگر و در

خود فرو رفته، با یک حالت غم‌زدگی و قناعت، کفیل کلیه احتیاجات خویش شوند. یعنی اجتماعات، به صورت واحدهای مسدود مفلوک در آمده است. صنعت و تجارت هم در منتهای اختصار، متناسب با زمان و مکان، بسیار کوتاه و کوچک انجام می‌شده است.

### ۳- تأثیر وضع معیشتی مردم ایران

#### و نقش بزرگ کشاورزی در تربیت و حکومت ما

ایران مانند یونان و فنیقیه دست به‌دریا نداشته است که از راه بحریمائی به تجارت و مسافرت و مستعمره‌نشینی پردازد. ساختمان داخلی و وضع پراکنده غیرمرتبط مناطق مسکونی، تجارت و تبادل‌های داخلی را جلوگیری می‌کرده، صنعت نیز دایره عمل و صدور نداشته است. پس این دو راه، یعنی تجارت و صنعت، نمی‌توانسته‌است معیشت کلی ساکنین سرزمین ایران را تأمین نماید.

ایلات کوه‌نشین یا صحرائشین، از جنگل‌ها و مراتع و از طریق گله‌داری ارتزاق ناقصی می‌کردند و کمبود زندگی را از راه غارت‌گری و دستبرد جبران می‌نمودند. بنابراین ممر معیشت و دستبرد ملی دیگری، برای ما لازم بوده است. خوشبختانه خاک فلات ایران که در قسمت مسکون از زمین‌های آبرفتی پوشیده است، روی هم‌رفته حاصل‌خیز و سعادت‌مند است. هوا نیز خشک و معتدل، آفتاب تابان و حیات‌بخش. بنابراین امکان همه نوع محصول زمینی و سردختی هست. فقط آسمان‌ها قدری ممسک و کم‌ریزش است. رودخانه‌های حسابی سالیانه‌ی فراوان هم نداریم که مانند مصری‌ها برایمان هم آب بیاورد هم کود. مع‌ذلک باید زندگی کرد و آب که مایه حیات است، به‌دست آورد.

وقتی آب نه به‌طور مرتب از آسمان ریخت و نه در روی زمین جریان داشت، ایرانی‌ها از قدیم‌الایام چاره‌اندیشیده و آن‌را از زیر زمین در آورده‌اند. قنات را اختراع کرده‌اند. قنات از آب‌های زیرزمینی ذخیره شده، از بارندگی‌های بهار و نشست رودخانه‌های فصلی، یا آبیاری‌های قبلی، استفاده می‌نماید. قنات از افتخارات و مختصات ایران است. در نقاط دیگر دنیا کمتر چنین شرایط و احتیاجات و امکاناتی وجود داشته است.

صرف نظر از باریکه‌ی فیمابین دریای خزر و سلسله‌البرز، و صرف‌نظر از مناطقی در شمال ایران که بیش از ۱۲۰۰ میلی‌متر باران در سال دارند و می‌توانسته‌اند زراعت دیم و جنگل و باغ داشته باشند، قسمت اعظم مناطق مسکون ایران، تمام یا مقداری از آب مورد احتیاج سالیانه و روزانه زراعتی و خوراکی خود را، از قنات و چاه استخراج می‌نمودند. در ایران وقتی آب درآمد، همه چیز در می‌آید، زندگی جور می‌شود.<sup>۱</sup>

بنابراین و به‌طور کلی، معیشت ایرانیان از طریق زراعت تأمین می‌شده است. نه از طریق گله‌داری و صحراگردی مانند اعراب و مغول‌ها یا بحریمائی و تجارت و صنعت مانند یونانی‌ها و اروپائی‌ها. این زراعت نیز وضع خاص داشته، مثل زراعت مصری‌ها و سوری‌ها نبوده است که از رودخانه یا باران یا رطوبت هوا استفاده نمایند. بیشتر با قنات مشروب می‌شده است.

قنات با تولید ضعیف‌محدود خود از یکطرف، و انحصار آن به زمین‌های آبرفتی و دامنه‌ای حاشیه کویرها یا ماسه‌ای داخل دره، یا ماهورهای پائین کوهستان‌ها از طرف دیگر، عاملی در تکمیل و تقویت عامل ساختمانی داخلی فلات ایران که در بند «۲» صحبت کردیم، شده است و ماده اولیه و عنصر اصلی باستانی جامعه ایرانی را به‌وجود آورده است؛ واحد ده.

مناطق قابل سکونت محدود مسدود مجزای نامبرده در بند «۲»، به‌وسیله یک یا چند

۱. در زبان فرانسه، ضرب‌المثلی است که یقیناً نظیر آن در زبان‌های دیگر اروپائی و به‌طریق اولی در انگلیسی وجود دارد:

Quand Le bakau va tout va.

یعنی؛ وقتی کشتی به راه است، همه چیز به راه است. ممالک اروپائی از تجارت و صنعت ارتزاق می‌کنند و کشتی مظهر آن می‌باشد.

رشته قنات مشروب می شده است و ساده ترین حالت آن «ده» بوده است. در مناطق پرآب و مناسب، مجاورت چندین ده و چندین پارچه آبادی، قراء و قصبات را تشکیل می داده است. شهرهای ایران نیز در اصل چیزی جز ده یا قریه نبوده که خانه ها و دکان ها را رفته رفته در وسط جمع می کند و دور تا دور را مزارع و باغات احاطه می نموده است. بسیاری از شهرهای ما مانند اصفهان، قزوین و تبریز، هنوز هم همین حال را دارند و تا یکی دو نسل قبل، معمولاً هر کاسب یا تاجر و هر کس که به اصطلاح دستش به دهانش می رسیده است، قطعه زمینی یا باغی و گاهی دهی در خارج شهر داشته، از آنجا کسری در آمد زندگی و سهمی از خواربار سالیانه خود را تأمین می نموده است. منظور این که پایه و مایه زندگی ایرانیان روی کشاورزی و زراعت پیشگی قرار یافته و تا قبل از مشروطیت، به همان وضع ادامه داشته است.

به طوری که خانم لمپتون، مؤلف انگلیسی کتاب «مالک و زارع در ایران» می نویسد:

«... شکل اولیه اسکان و شهرنشینی نخستین مهاجران ایرانی، اشتراکی ابتدائی بوده، حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت می یافته است. با تغییری که در ترکیب ده، مقارن ظهور عمده مالکان، یا تیول داران پدید آمد، از یک طرف سنت مالکیت اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر...»

نظریه فوق در تأیید آن چیز است که گفتیم ایرانی ذاتاً «استبدادی» نبوده. چیزی از ملل متمدن و برومندی که امروزه تحت حکومت های ملی زندگی می کنند، کم نداشته است. نه تنها با اسارت و استبداد زندگی نمی کردند بلکه رژیم ابتدائی اشتراکی و روحیه اجتماعی داشته اند.

مؤلف فوق الذکر چون نظرش صرفاً معطوف به مالکیت و زراعت می باشد به ظهور عمده مالکان یا تیول داران (یعنی همان هجوم کنندگان و تصرف کنندگانی که اراضی و املاک را بین کسان و لشگریان شان تقسیم می نمودند)، اشاره می نماید ولی این قضیه خود معلول علت های خارجی و داخلی دیگری بوده است که ما فوقاً ذکر کردیم.

در هر حال، پس از استقرار نژاد آریین در ایران و قرار گرفتن در تحت شرایط جغرافیائی خارجی و داخلی، و عوامل معیشتی محلی بود که استبداد برای خود استحکام و استمرار تحصیل نمود.

اینک لازم است روی عامل معیشتی یا اقتصادی، خودمان تجزیه تحلیل بیشتری بنمائیم. بعضی از این تأثیرها تأیید و توسعه همان تأثیرهای ناشیه از وضع ساختمانی فلات ایران است. بعضی دیگر تازه و علاوه بر آنها است و جمعاً در جهت تسهیل و تحکیم استبداد عمل کرده است.

**الف -** کشاورزی در ده با تنوع محصولات و مواشی آن، تا اندازه ای جبران دورافتادگی و بی خبری را نموده، نان و حبوبات و سبزی و پنیر و گاه گاه میوه و گوشت و لبنیات به آنها می رسانده است. حمل و نقلشان را الاغ و اسب انجام می داده، فرش و پوشاک را با زیلو و کرباس و پشمینه پارچه هائی، از پنبه و کرک محصولات خود تأمین می نمودند. ساختمان ها را با خشت و گل زمین و تنه و شاخ و برگ درختان می ساختند. حمام و تنور را با خاشاک و پهن گرم می کردند... .

خلاصه آنکه کشاورزی می توانسته است کمابیش کلیه احتیاجات واحد ده را برآورد و یک نوع استغناء و استقلال فراهم کند. اجتماعات ایران، احتیاج و اجباری به تماس و تبادل با دیگران نداشته و در صدد آن برنیامده اند. استغناء و استقلال خوب است اما وقتی توأم با انزوا و کناره گیری از اجتماع بزرگتر شد و مقیاس آن به حدود خانواده و فرد رسید، خودبینی و خودخواهی و کوتاه فکری و روح انفرادی با همه معایب و مضار آن را پدید می آورد. اشخاص را از مزایای برخورد با سایرین و زندگی در اجتماعات بزرگ محروم می سازد.

چنان محیط های پرت افتاده و چنین معاش دربسته، ایرانیان را که از خارج دائماً دزدی و دشمنی دیده اند، از اجتماعی بودن و روح اشتراکی داشتن دور کرده، به بدبینی و گوشه گیری و فردی زندگی کردن و فردی فکر کردن کشانده است.

فردی زندگی کردن و فردی فکر کردن، سبب ناتوانی بیشتر به لحاظ تجهیزات دفاع از خود گردیده این واحدهای سازنده اجتماع را چون قلاع بلادفاع پراکنده در کوه و بیابان، در محاصره و مهاجمه دزدان و شیخون زنان، قرار داده است.

ب- زندگی در صحرا و ده و ارتزاق از محصولات محدود ساده‌ی کشاورزی که غالباً دچار آفت‌زدگی می‌شود و مواجهه دائمی با سختی‌های طبیعت، زارع را بر تحمل و صبور می‌نماید. ضمناً این استغنا از خارج و استقلال ظاهری، توأم با اسارت و زمین‌گیری است. یعنی به باغ و زمین خود بسته و چسبیده شده، آنها برای او یگانه سرمایه حیاتی می‌شود. زیرا اگر از ملک مزروعی خود جدا شود گرسنه و سرگردان می‌ماند. برخلاف تاجر که اجبار به اقامت در یک محل و قبول هر گونه ملایمات و مخالفت‌ها را نداشته، به سهولت می‌تواند اعتبارات و اطلاعات و کالا و سرمایه‌اش را به دریا منتقل سازد.

چسبیدگی معیشتی زارع به زمینی که آباد کرده است، او را از جهات دیگر نیز اسیر و ناچار می‌نماید، به شرط زنده ماندن و کنده نشدن از مزرعه، زیر بار هر باج و خراج و حکم و فشاری برود. برای او زنده‌بودن و روی زمین خود ماندن، اساسی است. آرزویش به یک چیز منحصر می‌شود: برخورداری از امنیت و بهره‌برداری از زمین و گاو و گوسفند خود و نسبت به بقیه دنیا و مافیها، رفته رفته بی اطلاع و بی‌علاقه می‌شود. برای او اداره مملکت و طرز حکومت مسأله کاملاً فرعی است. داشتن یک سیاست مستقل دولتی و نیروی لشکری مملکتی نیز، برای او بی‌ارزش و بی‌اهمیت است. زندگی و اقتصاد و امنیت و حکومت را در چهاردیواری قلعه‌ی ده و مزارع اطراف آن می‌بیند و بس.

بالاخره اسارت و قناعت کار زارع ایرانی را به آنجا کشاند که هم مالکیت زمین را از دست داد و رعیت ارباب شد و هم اختیار حکومت را.

ج- برای ایرانی ده نشین اصلاً مفاهیمی به نام دولت، مملکت، ملیت و ایرانیت، وجود نداشته است. یک قوم تاجر و صنعتگر، یا ملت‌هائی که در اراضی وسیع و متصل به هم، زراعت دیمی می‌نمایند، نسبت به امنیت عمومی و امنیت قضائی و قدرت دولتی که آنها و کالایشان را در خارج کشور و خارج محل معیشت، حمایت نمایند، علاقه‌مند می‌شوند و اندیشه حکومت و دولت و ملیت در آنها خیلی بیشتر رشد می‌نماید.

به طوری که می‌دانیم، مفهوم ملیت و ایرانیت در ایران فوق‌العاده ضعیف بوده و بیشتر در قرن اخیر به صورت ترجمه و تقلید از فرنگ آورده شده است. البته این بی‌خبری و بی‌علاقه‌گی به ملیت و ایرانیت را، وجود حکومت‌های استبدادی که همیشه بیگانه برای مردم بوده‌اند، تشدید می‌کرده است و آنچه ایرانی‌ها را بهم پیوند می‌داده است، باز همان فرهنگ و دیانت بوده است.

د- اسارت زمین اگر سلب قدرت و حیثیت را آورده است، در عوض موجب وفا و دوام شده است. اقوام تاجرپیشه و هنرمند، به سهولت جلای وطن می‌کنند و جابه‌جا و محو می‌شوند. اما ایرانیان به خاک خود چسبیده و ریشه و دوام یافتند. گاهی نیز مانند درختان سرمازده‌ی شاخ و برگ ریخته‌ای که پس از گذشت خشک‌سالی و سرما، مجدداً پاجوش می‌زنند، آنها نیز با وجود لگد مال شدن، پس از عبور یا اضمحلال چپاول‌گران، سر از زمین در آورده نهال نحیفی ظاهر کرده‌اند... تا نوبت به تجاوز بعدی برسد و چندی زندگی روزمره‌ی بخور و نمیری نصیبشان باشد.

ه- کشاورزی در محیط‌هائی که شرائط مانند هندوستان و یا مازندران، خیلی مساعد نیست و وفور نعمت وجود ندارد و علاوه بر آن، دستخوش آفات زمینی و آسمانی می‌شود، ابدا نمی‌تواند وضع معین، با یک حداقل معیشت و مایحتاج را تضمین کند. کسانی که سروکار با دهداری و باغداری در ایران داشته‌اند، می‌دانند که حتی در عصر حاضر، با آن‌همه

اطلاعات و ممکنات و وسائل که وجود دارد، حساب و ثباتی در کار فلاحت ایران نیست. در میان باغداران قزوین، یا دامغان و رفسنجان معروف است که درخت پسته هر هفت سال یک بار بار می آورد. شش سال دیگر چیز درستی نمی دهد. البته این رقم هفت سال، دقت و قطعیت ریاضی ندارد.

منظور این است که سال باروری و بهره برداری از آن خیلی استثنائی و نادر است. همین طور است سایر درخت ها و زراعت ها، با کم و بیش اختلاف. آن سالی که خشکی یا آفت زدگی و گاو میری می شده، اوضاع سابق طوری بود که نمی توانستند کمبود محصول را به سهولت از مناطق دوردست تأمین کنند یا بانک هائی باشد که وام بدهد. زارع مجبور بوده است به گرسنگی و محرومیت تن دهد و با فروش فرش و زیلو و غیره به سخت ترین وضعی سال را بگذراند. اما سالی هم که به اصطلاح «می آورده است» باز وسائل و مبادله ارزان و آسان وجود نداشته که مازاد را بفروشد و درآمدش را سرمایه یا اندوخته کند.

خلاصه آنکه معیشت از کشاورزی برای اکثریت مردم این آب و خاک وضعی به وجود می آورده است (زمان قدیم و تفرقه و تجزیه دهات را در نظر بگیرید) که شرایط زندگی مردم از منهای بینهایت ( $-\infty$ ) تا به علاوه بینهایت ( $+\infty$ )، امکان نوسان داشته است. در برابر چنین تغییرات شدید و غیر قابل پیش بینی شرایط، دهقان ناچار است برای زنده ماندن و به امید بازگشت برکت و محصول، به خوراک خیلی کم بسازد، در هر پناهگاهی که یافت بخوابد، هر چه رسید پوشد، و به هر ترتیب که شد به خانواده اش پردازد ...

به طوری که در قسمت ها و بندهای گذشته دیدیم، تنها از ناحیه طبیعت نبود که دهقان تحت شرایط گوناگون و دشوار قرار می گرفته است. اگر ارباب ملک یا مباشر ارباب و مستأجر هم عوض می شد باید رفتار خود را در برابر وضع جدید عوض کند و مقاومت فرساینده خویش را فراخور شرایط اجتماعی و طبیعی متغیر، سازمان دهد. می بایستی به هر نحو شده با آنها کنار بیاید تا سر زمین و گاوش بماند و بخور و نمیری داشته باشد. ارباب و مباشر و مستأجر که هیچ، غالباً حاکم، امیر یا سلطان هم تغییر می کرده، فارس ها می رفتند و ترک ها می آمدند، ترکمن ها ترک ها را بیرون می کردند یا عشایر کرد و لر، بر سرشان می تاختند و باج و خراج می خواستند ...

دهقان (چه آنها که خود بیل و داس به دست می گرفتند و چه آنها که از زمین و زراعت امرار معاش می کردند)، می باید و به ناچار، تأمین شرایط حیات مادی را مقدم شمارد و چنان رفتار کند که دستش از نان، یعنی زمین، کوتاه نشود. بنابراین شرایط اجتماعی و اقتصادی و حکومتی نیز، عیناً مانند شرایط طبیعی ایران، دهقان را واداشته است که بیش از هر چیز، نیروی تحمل را در خود به کار اندازد.

شاید هیچ قومی در دنیا از این جهت با ایرانی ها برابری نداشته باشد. ایرانی به سهولت، شرایط مقاومت را با هر اوضاع و احوال تطبیق می دهد. و این روحیه بوده است که ایرانی را به هر تقدیر، سرپا نگاه داشته است. «سوخته ایم و ساخته ایم و مانده ایم».

در این مقاومت فرساینده، عوامل ضعف و قدرت هر دو بوده است و بر روی هم، بیش از آنچه اراده ی تغییر، سهم داشته باشد، روحیه «سازگاری»<sup>۱</sup> حکومت کرده است و البته به سازگاری اکتفا کردن افتخاری نیست ولی ما می توانیم همین خاصیت را در جهت مثبت به کار برده و امیدوار باشیم استعداد تحمل و قدرت تحولی که در ما وجود دارد، اجازه دهد به راحتی خود را از مواریث ننگین استبداد بیرون آورده درک شرایط و لوازم حکومت ملی را بنمائیم و با قبول مشکلات و محرومیت های برنامه سنگین مبارزه و اصلاح، خود را بزودی به جرگه انسان ها وارد سازیم. کافی است خصلت سازگاری را از حالت منفعل به حالت فعال یعنی تحت فرمان اراده خودمان در آوریم.

۱. صفت سازگاری را مترادف کلمه Souplesse فرانسه استعمال می نمائیم. یک ماشین را (یا یک آدم و یک دستگاه را به طور استعاره و تشبیه)، می گویند دارای سوپلس است وقتی که بتواند در شرایط بسیار متغیر، سرعت و قدرت و بار و مصرف و غیره، یعنی در رژیم های مختلف، کار کند و قدرت مقابله با آنها را داشته باشد.

و- برای مردم ایران که از دارائی و درآمد محروم و دچار فقر و مصیبت می‌شدند و یا در چنگال بیدادگری‌های حکام و سلاطین به بدبختی‌ها می‌افتادند، مقاومت فرساینده خود را با توسل به مذهب سازمان داده‌اند. اما بر اثر استبداد حاکم و غلبه روحیه‌ی سازگاری، خداپرستی ما از جنبه زنده و اجتماعی و عملی اسلام، دور شده به طرف انزوا و راحت‌جویی گرائیده و در حقیقت یک خودپرستی، از زیر نقاب خداپرستی، سر در آورده که بسیار جای تأسف است.

پناه بردن به خدا، از جهت معرفت و محبت به او و خدمت به خلق نبوده بلکه به صورت درد دل و استغاثه غریق به منظور انتقام از تقدیر و ظلمه یا صید ثواب بوده است. اسلام قبول ظلم و فقر و فرار از عمل و وظیفه و فداکاری و اعراض از دنیا و شانه خالی کردن از امور و خدمات عمومی را به هیچ وجه من‌الوجه تجویز نمی‌کند و کاملاً به عکس است. حضرت رسول اکرم (ص) دنیا را مزرعه آخرت می‌خواند و قرآن زبان حال یا دعای مؤمن را «<sup>۱</sup> بیان می‌کند.

#### ۴- چگونه استبداد از این وسط درآمد؟

خودتان ملاحظه کردید که تهدیدها و تهاجمات دائمی خارجی و داخلی از یک طرف و پراکندگی و کوچکی و ناتوانی و ضعف نیروهای دفاعی واحدهای اجتماعی ایران از طرف دیگر که تحت شرایط خاص، روابط خارجی مسکن و معیشت، ملازم با غلبه روحیه‌ی سازگاری شده بود، بهترین محیط و شرایط را برای حب و جلال حکومتِ قلدرانِ غارتگر و امیران و پادشاهان مستبد، فراهم آورده است.

ملاحظه می‌کنید که استبداد بنا به آنچه در قسمت دوم گفته شد، زائیده ناامنی و بیچارگی و اسارت ملی یا سلب استقلال و بی‌شخصیتی و تفرقه و دشمنی و عقب افتادگی است و خود زائیده همین چیزها است. استبداد و آثار آن لازم و ملزوم و تقویت کننده یکدیگرند. هر دو باید با هم دفع شوند. به جنگ یکی بدون دیگری نمی‌توان رفت. اگر به فرض مرده یا کشته شود مجدداً زائیده و بزرگ می‌شود.

هیچ کجای دنیا مثل ایران دارای چنین شرایط خاص نبوده است. هیچ کجا هم استبداد نتوانسته است این طور ریشه و دوام پیدا کند. در سایر جاها یا ملت و دولت با هم منقرض شده‌اند (مصر و آشور و امپراطوری روم)، یا ملت مانده و حاکم شده است (اروپای بعد از قرون وسطی و چین و ژاپون) و یا از ابتدا زندگی اجتماعی و حکومت مردم بر مردم را نگاه داشته‌اند و متفقاً رفته‌اند (یونان و تا اندازه‌ای فنیقیه).

#### ۵- استبداد بعد از مشروطیت

لابد می‌پرسید حالا که زندگی مدرن شده «اجتماعاتمان به یکدیگر و به دنیای خارج پیوسته»، کشاورزی از آن صورت درآمد، دارای تجارت خارجی و صنایع داخلی هستیم، چرا باز استبداد دست از سرمان بر نمی‌دارد؟ شاید استبدادی در کار نیست و حکومت ملی دموکراسی حسابی داریم ولی حالیمان نیست!

دلیلش اینست که اولاً شرایط خیلی هم عوض نشده است و موجبات استبداد در مملکت و ملتمان کاملاً برقرار است. مضافاً به اینکه عوامل خارجی جدید و یا استعمار و خود استبداد، با تمام زرنگی و زور، وجود خود را تحمل و تحکیم می‌نمایند.

شرایط طبیعی و بشری و جریان‌هایی که در بند های «۱» تا «۳» ذکر شده و بر طبق بند «۴»، منجر به استبداد یا مویب آن گردید و تا دوره قاجاریه با قوت و شدت خود ادامه داشت. ارتباط‌هایی که ایران از دوره صفویه به بعد، با مغرب زمین پیدا کرد و در زمان قاجاریه خیلی بیشتر شده بود، مثل حرکات و امواج سطحی روی دریا که نفوذی به داخله ندارد، در معیشت و اقتصاد عمومی و در تربیت و افکار مردم، تأثیری نداشت. گاه گاه مسافرت یا مبادله سفیر و یکی دو بار جنگ و بر خورد به عمل آمده، توده ملت (حتی خود دولت و دربار) همچنان در خواب بی‌خبری بودند.

۱. سوره بقره/ ۲۰۱: پروردگارا در دنیا و آخرت خوبی عنایت کن و ما را از آتش دوزخ نگاه دار.



شکست‌های فتحعلی شاه که منجر به جدا شدن قفقاز از ایران و تداخل اجباری ایرانی‌ها و روس‌ها گردید و عقب نشینی ناصرالدین شاه از هرات و مسافرت اعیان و تجار ایرانی به فرنگ و عثمانی، همه اینها موجب صحبت‌هایی در طبقات حاکم اجتماع ما گردید. امتیاز تنباکو و راه آهن حضرت عبدالعظیم، توجه به استعمارگران فرنگی را، به عمق ملت و متدینین کشانید.

در ایالات سرحدی مانند آذربایجان و گیلان و مازندران تماس و تأثیر البته بیشتر بود. دربار تزار نفوذ فوق‌العاده‌ای در دربار قاجار داشته آن را تحت سلطه خود درآورده بود. انگلیس‌ها می‌بایستی به نحوی از انحاء دست روس‌ها را از دربار یا دست دربار را از ایران کوتاه کنند.

همه این قضایا و مقدمات با همه نارسایی و ناپختگی که داشت، چون مواجه با حریف ضعیف فرسوده و فاسد بود، موفق به انقلاب و برانداختن استبداد شد. یک مرتبه صاحب مشروطیت شدیم و بدون اینکه تدارکاتی مانند انقلاب کبیر فرانسه به عمل آمده باشد و لاقلاً وسعت و برد اجتماعی آن آنقدر باشد که نظام و روابط زاده و زائیده استبداد، از بین برود.

در انقلاب مشروطیت ایران، به لحاظ عوامل داخلی، چهار دسته دست داشتند:

#### اول- ایرانیان قفقازی شده، «استامبول رفته» اروپا دیده؛

اینها بودند که پیشروان فکری و تعلیم‌دهندگان انقلاب و آزادی شدند و افکار و قوانین دموکراسی و پارلمانی را به ارمنستان فرستادند. اولین کتاب‌ها و روزنامه‌ها را به زبان ترکی یا فارسی درآوردند.

#### دوم- روحانیت و پیشوایان دینی؛

روحانیت، مُقَدِّم در انقلاب مشروطیت نبود ولی موثرترین عامل موفقیت شد.

اولاً به واسطه تبعیتی که مردم از علما می‌نمودند

و ثانیاً آمادگی که اصولاً دیانت اسلام و مخصوصاً تشیع برای آزادی و مشروطیت و حکومت مردم بر مردم داشت. شعار آزادی، مساوات، برادری انقلابیون (که اصل آن frat ermite -egalite -liberte و ترجمه‌اش در آن زمان: حریت، مساوات، اخوت بود.

برای یک مسلمان که شعارهای کامل‌تر و عالی‌تر آن را در قرآن و در تاریخ صدر اسلام دیده است، به هیچ وجه تازگی و ناراحتی نداشت.

#### سوم- بازاری‌ها و کاسب‌ها یا صاحبان مشاغل آزاد آن زمان؛

در مجاهدین صدر مشروطیت، اکثریت را تاجرها و کسبه بازار و کسبه جزء تشکیل می‌دادند. ستارخان یک دلال میدان بود و در میان تیراندازان از جان گذشته تبریز، پنبه دوز و بزاز و سیراب فروش، زیاد دیده می‌شد.

#### چهارم- ایلات بختیاری و گیلانی‌ها.

به هر تقدیر، انقلابی به عمل آمد و مشروطیتی گرفته شد. در دوره‌های اول مجلس، شور و حرکتی در ملت بود و وکلانی از خودشان به مجلس فرستادند. اعضاء دولت را یکسره همان رجال استبداد یا معدودی از اروپا رفته‌های طرفدار مشروطیت، تشکیل می‌دادند. افراد ملی اعم از روحانی و بازاری و روشنفکر، رفته رفته همان چند کرسی و کالت را نیز رها کرده یا از دست دادند و کلیه سنگرها یکسره به دست استبدادزدگان یا استبدادصفتان نوکرمارب یا نوکرپرور افتاد.

استبداد با دستیاری و راهنمایی استعمار، نه تنها سنگرهای از دست رفته را به راحتی اشغال کرد بلکه این دفعه و به طوری که ذیلاً خواهیم گفت آنها را برای پیش‌بینی یک حمله بعدی، مستحکم‌تر از سابق نمود. و علاوه بر آن سعی کرده و می‌کند که سنگرهای قبلی ملت را که مبداء انقلاب مشروطیت بودند، تصرف یا حداقل تضعیف نماید.

البته احمدشاه که اولین سلطان مشروطیت بود این کار را نکرد. او برخلاف سلف و خلفش، از روی ضعف طبیعت، به قانون اساسی و استقلال مملکت و حدود اختیارات سلطنت مشروطه، احترام می گذاشت. دخالت و تجاوزی به قوای دیگر مشروطیت نکرد. ولی جریان امور که ناشی از کمی رشد و ضعف ملت و دولت مشروطه و هوشیاری و فعالیت استعمار بود طوری گشت که استبداد بعد از مشروطیت، از جهات زیادی نافذتر و زیان بخش تر از استبداد اصیل قدیم شده است. ما این جریان را در سه مرحله ذیل مطالعه می نمائیم.

الف- از مشروطیت تا انقراض قاجاریه؛

ب- از کودتای پهلوی تا پایان جنگ جهانی دوم؛

ج- دوران اخیر.

### الف - از مشروطیت تا انقراض قاجاریه

این دوره را باید دوره آزمایشی مشروطیت و آموزش آزادی در ایران نامید. آزمایشی که متأسفانه به ضرر و بد بیاری مشروطیت و آزادی تمام شد. ما نه استبداد داشتیم نه مشروطه. نه شاه حکومت می کرد (چون نباید بکند و نمی کرد) و نه مردم حکومت می کردند (چون روابط و نظام زاده و زاینده ی استبداد، برجا بود).

شوق و هیجان چند سال اول با مختصر اصلاحات یا خیالات اصلاحی مانند تأسیس بانک ملی که گذشت، نوبت به تعویض و توالی دولت ها و بحث و جدال ها افتاد. وزراء غالباً یا ملی بودند و بیکاره، یا خودرأی و مستبد و جسور. مجلس ها سلطه و صلاحیت لازم را نداشتند. در این دوره بود که مستشار آمریکائی شوستر، حامی و دلسوز ایران شده و مجلس در برابر اولتیماتوم روس برای اخراج او، دست و پایش را گم کرده بود. تجزیه ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و قرارداد کذائی ۱۹۰۷، و بعد تأسیس پلیس جنوب به دست انگلیس ها در همین دوره اتفاق افتاد. جنگ بین المللی رخ داد. ایران، هم وارد جنگ شد (چون از سه طرف قوای متخاصم عثمانی و روس و انگلیس وارد خاک ما شده با خودشان و با ایلات ایران می جنگیدند و مناطقی را در تصرف داشتند) و هم بی طرف بود (چون اعلان جنگ نداد و بهره ای از فتح نهائی نبرد). عده ای از و کلا و رجال وطن خواه، مهاجرت کردند. مملکت چند بار دچار قحطی و وبا و بلا شد، بدون آنکه اداره ای یا مسئولی پیدا شود که مرده ها را از توی کوچه ها جمع کند. خود مردم هم نه بنا به وظائف مسلمانی، و نه به آداب اجتماعی و انسانی، تشکیلات خیریه یا بهداشتی و غیره نداشتند که به داد گرسنه ها و ناخوش ها و فقرا برسند (به استثنای اقدامات بسیار محدود توزیع دمیخت، یا خاکه ذغال و یک دارالایتام و دارالعجزه که به همت چند کاسب و تاجر تهرانی، مختصراً عمل نمود ولی در شهرستان ها و خود پایتخت، مردم مثل گله گوسفند ناخوشی زده ای، همین طور از مرض و گرسنگی می مردند و اگر پوست لبو یا پوست خیک از زباله های کنار کوچه می توانستند جمع کنند و بخورند، خوشحال بودند.

جنگ که تمام شد تکلیف ایران باز روشن نبود. وضع اقتصادی و بازار فوق العاده خراب و کساد بود. واردات همه ساله بر صادرات فزونی داشت. نه عدلیه درستی داشتیم و نه معارف صحیحی، نه امنیتی، نه حسابی و نه کتابی و نه سرو سامانی، هرج و مرج و از هم پاشیدگی و بی تکلیفی و بی صاحبی کامل، بر سراسر مملکت حکومت می کرد. خارجی ها (مخصوصاً روس و انگلیس) علناً در امور دخالت داشتند. حتی در شمیران، ییلاق پایتخت کشور، قلعهک را انگلیس ها و زرگنده را روس ها، در اثر مجاورت با سفارت خانه مربوطه، به خود اختصاص داده بودند و شماره گذاری خانه ها، به دو رقم فارسی و لاتین به دستور آنها انجام می شد ...

دولت ها و مجلس ها می آمدند و می رفتند و جز حرف و ناله و فریاد چیزی تحویل کسی نمی دادند. اصلاً حزب و ایدئولوژی و افکار سیاسی مشخصی وجود نداشت. هر دفعه کرسی های دولت و مجلس، بیشتر از ملی یون خالی می شد. وثوق الدوله با انگلیس ها قرارداد بست که مالیه و نظام ما در اختیار مستشاران انگلیسی باشد.

برای مفتضح شدن آزادی و حکومت پارلمانی، آزمایشی بهتر از این قابل تصور نبود. این دوره معلوم بود که نمی تواند پایدار بماند. محکوم به انقراض هم شد. احمد شاه روی سست عصری یا به طوری که می گویند، چون حاضر

نشده بود در مجلس ضیافت رسمی لندن یا پاریس صحنه بر قرارداد وثوق الدوله بگذارند و به افتخار آن جام شرابی بنوشد، حکم عزلش از طرف وزارت خارجه انگلستان صادر و تصمیم دیگری در باره ایران اتخاذ شد.

البته چند چیز در این دوره به طور محسوس توسعه یافت: مدارس و تحصیلات جدید، وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی و بالاخره روزنامه و حزب و حرف. هریک از اینها جنبه‌های خوب داشت و جنبه‌های بد. آنچه بیش از همه به طور منظم در پیشروی و توسعه بودو پا بر جا ماند، تشکیلات اداری یا خیل اعضاء دولتی بود.

قدرت و مخصوصاً عنوان و احترامی که عضویت در ادارات برای شخص تأمین می نمود و اطمینان نسبی که به دریافت حقوق بی زحمت و ثابتی در آن سال‌های بی کاری و بی پولی وجود داشت، و بالاخره امکان مداخلی که احیاناً امید می رفت، شیدان و جوانان و بالاخص درس خوانده‌ها و روشنفکران را به سمت این دستگاه امید، می کشاند.

بین مدرسه و اداره پلی زده شده بود. پلی که می دانیم با سیر زمانه، سال به سال به عوض فرسوده شدن، دائماً محکم تر و عریض تر گشته است. هنوز هم برنامه‌ها و روش تعلیمات فرهنگ و دانشگاه ما طوری است که بیش از ۷۵٪ محصول آن، مصرفی جز تحمیل شدن بر ادارات و کارمندی، ندارد و برای نیامندی‌های زندگی ملی نیست.

ظاهر امر این است که مملکت راه آزادی و اداره شدن و نوشدن را در پیش گرفته و باید دستگاه دولت مشروطه برای انجام وظائف مربوطه و اصلاحات و اقدامات وسیعی که مورد احتیاج و انتظار است، هر چه بهتر مجهز شود و درس خوانده‌ها و تربیت شده‌های ملت هر چه بیشتر در آنجا عهده‌دار مسئولیت‌ها شوند. اما چون کسی و کسانی به این فکر نیفتاده بودند که ادارات یا دیوانخانه قبلی را خراب و منحل کرده از نو با افراد نو و افکار و هدف‌های نو، اشخاصی را برای خدمت به مردم استخدام نمایند و آنها را برای این منظور تربیت و انتخاب نمایند و مجلس و محکمه‌ای هم درست نشد که مدافع منافع مردم در برابر دولتیان بوده از کارمند مسامحه کار یا متعدی، بازخواست نماید و همیشه علی‌الاصول حق و طرف، به دولت داده شده و می شود. تازه واردینی که بر سابقین اضافه شدند، همان خصال و سنن را تعلیم گرفتند. خصال و سنتی که در آخر بند «۱» از همین قسمت سوم، شرح دادیم و گفتیم مأمورین اعزامی و متصدیان امور دستگاه‌های استبدادی که نام حاکم و مأمور و عضو دولتی روی آنها گذارده می شد، از نزدیکان و اولادان و ادامه دهندگان غارتگران مهاجم اولیه بوده، هدفی جز خوردن و عیش و نوش کردن و مکیدن خون مردم در قبول مأموریت نداشته‌اند و نه تنها خود را مستخدم یا لاقبل هم‌نوع مردم نمی دانستند، بلکه مدعی و بلعنده آنها بودند.

همین روحیه و رویه بعداً نیز با مقیاس وسیع تری ادامه پیدا کرد. یعنی دلیل نداشت که غیر از این باشد. مداخل و رشوه‌گیری و مزاحمت مردم جزو آداب و مقررات ادارات دولتی بعد از مشروطیت شد. با توسعه و تداخلی که ادارات دولتی تقریباً در کلیه شئون کشوری می یافتند، مانند تار عنکبوت به دست و بال ملت پیچیده می شدند.

چهره یا قیافه دستگاه دولتی مشروطه در نظر مردم و از این جهت که او را آمر و فاعل مایشاء بر خود می دیدند، و در برابرش محکوم و منکوب و تسلیم بلامانع بودند، فرقی با زمان استبداد پیدا نکرده بود. مخصوصاً در ولایات بیدادگری و خودمختاری مأمورین دولتی، حتی یک فراش یا پیشخدمت شیروخورشید، حدی نداشت. خلاصه آنکه مردم از دولت سر مشروطیت، هرج و مرج و همه جور افتضاح دیدند اما آبادی و امنیت قضائی و دفاع ندیدند... عکس العمل طبیعی این اوضاع و احوال، کودتای ۱۲۹۹ بود.

### ب- از کودتای پهلوی تا پایان جنگ جهانی دوم

کودتای ۱۲۹۹ با دخالت و حمایت انگلیس‌ها از قدم اول در جهت برگرداندن قدرت به حکومت مرکزی و سلطنت استبدادی یا حفظ صورت ظاهر مشروطیت، حرکت کرد.<sup>۱</sup> انگلیس‌ها در مرحله نخست پشتیبان و شاید پیش قدم در مشروطیت بودند، چون می خواستند روس‌ها را عقب بزنند. ولی بعد از رسیدن به مقصد در حالی که حکومت تزاری

۱. «تاریخ مختصر احزاب سیاسی»، تألیف مرحوم محمد تقی بهار.

منقرض شده و بلوشویسم سرگرم مشکلات داخلی خود بود، بهترین فرصت برای گرفتن جای آنها و تقویت سلطنت به دست آوردند.

در دوره قبل به قدر کافی مردم از مشروطیت و آزادی و مجلس ریمیده و رنجیده شده بودند (البته از مشروطیت و آزادی و مجلسی که نمونه‌اش را دیده و به جای اصل گرفته بودند)، بنابراین مخالفت و مقاومتی، خصوصاً در ابتدا با دیکتاتوری نشان نمی‌دادند، آن‌هم دیکتاتوری که امنیت و تجدد و اصلاحات وعده دهد و نشان دهد. از طرف دیگر بانیان داخلی انقلاب (یعنی آن چهار دسته‌ای که در بند «۵» برشمردیم)، چون عدم «شایستگی و دلبستگی و همبستگی» خود را در حفظ و اداره و اقتدار محصول انقلاب، یعنی مشروطیت، ظاهر کرده بودند و هرج و مرج اوضاع داخلی، و ضعف و کسادی و عقب ماندگی خودشان آنها را بی‌خیال و بی‌اثر کرده بود، احتمال و امکان عکس‌العملی در برابر پیشروی سریع دولت کودتا تا واژگون کردن سلسله قبلی و رسیدن به سلطنت فاعل مایشائی، نمی‌رفت. سلسله پهلوی تشکیل شد. بزودی همه چیز در دولت عوض شد و قیافه جدید و جدی به خود گرفت. فقط یک جریان به هیچ وجه سیر قبلی خود را عوض نکرد، بلکه شدت و قوت یافت. توسعه و تقویت دستگاه دولتی، یا تشکیل و تحمیل یک طبقه کاملاً جدید و موثر در مملکت به نام «کارمندان دولت».

همان‌طور که در اروپا، قرون وسطی را به طبقه سرف‌ها می‌شناسند و بورژواها را معرف قرون جدید و سرمایه‌داری را از ممیزات عصر لیبرالیسم محسوب می‌دارند، مشروطیت ایران نیز ایجادکننده یک طبقه مخصوص و ممتازی به نام «کارمندان دولت» گردید. این طبقه در دست گیرنده و اداره‌کننده مستقیم یا غیرمستقیم سایر امور و مشاغل مملکت و حاکم بر سایر طبقات گردید. البته طبقه کارمندان ایران، با همه عنوان و مقام، از خود استقلال و ابتکاری نداشت و ندارد. طبقه به تمام معنی نوکر است. نوکری که در برابر ارباب یا برای خاطر منافع خود، فرمان‌بردار خاضع و هوشیار مراقب است ولی در برابر ملت فرمانفرمای مغرور. هر قدر کهنه کارتر و سابقه‌دارتر می‌شود، مقرراتی‌تر، بی‌ابتکارتر، بی‌شخصیت‌تر و احیاناً بی‌پروا تر و غارتگرتر می‌گردد... ادارات، گورستان تدریجی شهامت و شخصیت و استقلال‌اند. برای غالب کارمندان دولت، حداکثر آرزو و کمال مطلوب، رتبه و اضافه حقوق است و تا این حد تنزل می‌کنند.

این طبقه را استبداد بعد از مشروطیت، از آن جهت به وجود آورد (یا از وجود آن استفاده کرد و توسعه داد و می‌دهد) که اسباب - کار خوب، و اسلحه‌ای برای تو سر ملت کوبیدن باشد. ضمناً با یک تیر دو نشان زده طبقه روشنفکر درس خوانده که پیشروان آنها از مقدمین انقلاب و بانیان مشروطیت بودند و احتمال داشت روزی علیه استبداد قیام کنند، به زیر استخدام و اسارت خود کشیده، در تهدید دائمی اخراج و انتظار خدمت قرار دهد و نگذارد بی‌اجازه او نفس بکشد.

اقدام دیگری که استبداد بعد از مشروطیت در جهت تضعیف بانیان ابتدای مشروطیت و مدعیان اجتماعی دیگر انجام داد، و تیر دو نشانی که زد، در زمان وزارت دارائی داور، به اوج خود رسید: ایجاد انحصارها و تشکیل شرکت‌های دولتی از قبیل: انحصار دخانیات، اداره کل غله، انحصار قند و شکر، انحصار تریاک، شرکت قماش، شرکت چای، شرکت کتیرا، شرکت ساختمان، شرکت پشم و پنبه، حتی شرکت رمه، شرکت بار، اداره کل معادن، شرکت فرش و امثال آنها.

**نشان اولی** با این تیر، انحصار و تأسیس شرکت‌های سهامی آزاد ولی دولتی مورد نظر دستگاه بود. تهیه درآمد برای دولت و مخصوصاً کنترل اصلاحات اقتصادی.

اما **نشان دوم** و هدف اصلی، ضعیف کردن و از بین بردن یکی از طبقات صاحب مشاغل آزاد بود، یعنی پیشه‌وران و کسبه؛ یعنی یکی از بانیان انقلاب و پایه‌های مشروطیت و ملت. دستگاه استبداد یا استعمار می‌دانست که بازار تهران با مختصر استقلالی که دارد، همیشه یکی از سنگرهای آزادی و قیام علیه تعدی‌های دولتیان و خارجیان بوده است. در بازار، نیمه‌تشکیلی وجود داشت. هر یک از صنوف کفاش و بزاز و خیاط و غیره، رئیس ریش سفیدی داشتند. با یک اشاره آنها دکان‌ها را می‌بستند. با بستن بازار چرخ دولت پنچر می‌شد. این نیروی سرکش ملی، باید رام و رنجور شود. با انحصارها و شرکت‌های بزرگ دولتی که البته برخوردار از حمایت‌های مختلف و خارج از قیود رقابت آزاد و محدود

به صرفه‌جویی در خرج بودند، کارهای مولد درآمد، یکی بعد از دیگری از دست مردم گرفته می‌شد و کسب و کاسب به اختیار و استخدام دولت درمی‌آمد. بازار اقتصاد ایران از استقلال و اقتدار می‌افتاد. هم استبداد راضی می‌شد و هم استعمار.

این سؤال پیش می‌آید و ممکن است این ایراد را بگیرند که اقدامات تقویتی دولت پهلوی در زمینه انحصارها و شرکت‌های دولتی و انقیاد عشایر و غیره تماماً در جهت تمرکز امور و تقویت حکومت یا دولتی کردن کارها (اتا تیزاسیون)، و ملی کردن درآمدها (ناسیونالیزاسیون) بود که به خودی خود، عملی مترقیانه و مستحسن است و نباید مورد انتقاد واقع شود.

اتفاقاً اشکال و نکته باریک همین جاست.

«اتاتیزه کردن» یا به دست دولت دادن رشته‌های اقتصادی و اجتماعی یک کشور، در محدوده نظام استبداد متکی به استعمار، اصولاً به معنای حفظ دائمی امتیازات صاحب امتیازان از گزند حرکت‌های اجتماعی است. دولتی کردن وقتی عملی می‌شود که از یک طرف سرمایه‌های خصوصی و شرکت‌های مقتدر به کار افتاده باشند که منابع تولید مملکت را قبضه و طبقات کاسب و کارگر را بیچاره کرده، اعمال نفوذ زیان‌بخش روی هیأت حاکمه نمایند و از طرف دیگر هم، دستگاه دولتی، دستگاه با صلاحیت زنده‌ی توانای دانائی باشد که به خوبی بتواند از عهده وظائف و مشکلات اداری و اقتصادی و اجتماعی برآید و هم در بین کارمندان و مردمی که مأمور مشاغل عمومی می‌شوند، احساس مسئولیت و وظیفه‌شناسی و علاقه‌مندی به ملت و اجتماع رشد کامل یافته باشد و در کارهای ملی و عمومی مانند منافع شخصی درک علاقه و وظیفه نماید. به علاوه، دولت از قید سلطه خارجی و وابستگی آزاد باشد و مردم او را از خود بدانند و اعتماد کنند. دولت هم خود را متعلق و مستخدم ملت بشناسد تا زمانی که چنین موجبات و شرایط فراهم نشود (و هر یک از این موجبات و شرایط، دریائی از مشکلات و دقایق است)، دولتی کردن نه تنها دردی را دوا نخواهد کرد، بلکه فعالیت‌های خصوصی و قبلی را فلج می‌نماید و اقدامات وسیع مورد نظر، به عدم موفقیت و گره خوردگی و خرج و ورشکستگی‌ها منتهی خواهد شد ...

اتاتیسیم بدون دموکراسی و بدون همکاری اجتماعی، چطور می‌تواند اجرا گردد و به جایی برسد؟ جز آنکه یک نوع استبدادِ وسعت یافته، به رنگ تجدد درآمده، به منظور غارت بیشتر ملت، و زورمندی قوی‌تر دولت استبداد باشد. ترقی و تمدن و تجدد، چیزهای خیلی خوبی است اما روی حساب و حسن نیت. شما اگر کودکی را که تازه از نشسته حرکت کردن، به ایستادن رسیده است سوار دوچرخه کرده بخواهید در مسابقه سرعت شرکت کند، جز آنکه دست و پایش را بشکنید، هنر دیگری نکرده‌اید. متأسفانه این حقایق بدیهی و تجربیات ابتدائی را حتی جوان‌های دکتر شده‌ی اروپا برگشته‌ی آن دوره، متوجه نبودند و قبول نداشتند.

**قدم سوم** یا سومین تیر، و نشان دولت استبداد اصلاح‌گر که به موازات دو قدم قبلی و بلکه جلوتر از آنها برداشته شد و عنوان تأمین امنیت و اسکان و تربیت را داشت، کشتن سران ایلات و تار و مار کردن عشایر بود. به طوری که می‌دانید، ایل بختیاری که در آخرین سرحد انقلاب مشروطیت، وارد میدان شده و سهمیه‌ی بیش از حقی را در پیروزی نهائی، به نام خود ثبت کرده بود، سهمیه بیشتری هم نسبت به سایر ایلات به لحاظ تعداد قربانیان و دازدگان داد. البته ما نمی‌خواهیم اینجا دفاعی از امثال شیخ خزعل، سردار اسعد، سردار مقتدر، اقبال ماکوئی و سایر خوانین بنمائیم. آنها هر کدام در قلمرو خود مستبدي بودند و اموال و غنائم عجیبی داشتند که به مستبد کل رسید. ایلیات‌گری و ملوک‌الطوایفی نیز چیزی نیست که در این عصر قابل طرف‌داری و نگاه‌داری باشد. هر دو مسأله می‌بایستی به نحو عاقلانه و عادلانه‌ای حل می‌شد. ولی نظر استبدادی پیش از آنکه متوجه اصلاح کار و امنیت کشور باشد متوجه استحکام وضع خود و از بین بردن کمین‌گاه‌های انقلاب یا مقاومت بود. دلش برای لر و کرد و قشقائی نسوخته بود.

دسته دیگر از آن چهار دسته یا طبقه‌ی بانیان انقلاب و پایه‌های حکومت ملی، یعنی روحانیت و دیانت نیز از تعرض دستگاه کودتا مصون نماند. مظهر استبداد بعد از تظاهرات عوام‌فریبانه اول، بلافاصله پس از عروج به سلطنت، آشکارا بنای مخالفت و اهانت به معتقدات دینی و تضییق و توهین به روحانیت را گذارد.

به بهانه اقدامات اصلاحی متجددانه و از بین بردن مخالفت‌های خرافی ارتجاعی، دست علماء را از کارها و تبلیغات کوتاه کرد. از مجالس وعظ و روضه و حتی ختم و فاتحه، جلوگیری می‌شد. «عزاداری‌ها ممنوع بود»، مساجد منحصر به نماز و مسئله شد. «کشتار و حبس و کتک در صحن مطهر حضرت رضا و حرم حضرت معصومه، به مناسبت اعتراض‌های علیه کشف حجاب»، برداشتن عمامه و خواستن پروانه اجتهاد و غیره. بعد از توحید لباس، محدودیت‌های زیاد برای حوزه مرحوم شیخ عبدالکریم [حائری] مرجع شیعیان در قم، گرفتن بسیاری از موقوفات و واگذاری مدارس قدیمه و اماکن مذهبی موقوفه به وزارت فرهنگ ...

این اعمال اگر چه پشت سر آنها قدرت شهربانی و تأمینات قرار داشت اما تا اندازه‌ای مورد استقبال و قبول روشنفکران و متجددین نیز بود و به عنوان خدمت به فرهنگ و ترقی تلقی می‌شد و البته اگر از طرف روحانیت ما قبلاً اقدامات اصلاحی و تصفیه ضد خرافی به عمل آمده و توجهی به علوم و اجتماعیات شده، قرآن و اسلام واقعی را بیشتر معرفی و اجرا می‌کردند، شاه وقت نمی‌توانست با آن جرأت و سهولت آنها را بگوید. خلاصه آنکه استبداد بعد از کودتا، روحانیت را به کلی از قدرت و دخالت انداخت. ولی عمل او تا اندازه‌ای سبب تصفیه روحانیت از عناصر ناباب ناخالص گردید و حالت مظلومیت حاصله، محبوبیت و احترام سابق را قدری برگرداند.

ناگفته نگذاریم که عملیات و حملات فوق تماماً در سایه سرنیزه قوه نظامی و تصویب و یا سکوت قوه مقننه و خفقان قوه قضائیه، انجام می‌گرفت. استبداد قبلاً این سه قوه را در ید قدرت یا زیر لگد خود آورده بود. ارتش که اصلاً مخلوق و محبوب خود او و تحت فرمان مستقیم بود. پارلمان به صورت خیمه‌شب‌بازی یا «حمومک مورچه داره بیشین و پاشو» در آمده بود. یعنی پس از یکی دو دوره اول که اقلیتی و مقاومتی وجود داشت، بعد از آنکه مرحوم مدرس مقتول، جناب آقای دکتر مصدق مطرود و تبعید شدند، نمایندگان مجالس بعدی تماماً به انتخاب و تشخیص دربار یا خود شاه، از میان ملاکین و معاریف خوش نام ولی بی‌خاصیت و بی‌اثر محل، سراز صندوق‌ها در می‌آوردند و آلت اراده‌های مطیع مسخره‌ای بودند.

از اجتماعات و انتخابات آزاد هیچ خبری نبود. مردم معمولی تهران و شهرها اصلاً پای صندوق‌ها نمی‌رفتند. البته دستگاه اصرار داشت ظواهر کاملاً حفظ شود، کلیه قوانین و لوایح به مجلس برود، حتی توضیح و دفاع هم به عمل آمده تصویب شود و هیأت رئیسه و کمیسیون‌های مرتب وجود داشته باشد. ولی از تبلیغات انتخاباتی و برنامه‌های حزبی و سیاسی و از انتقاد و استیضاح و اقلیت و اکثریت که لازمه حکومت‌های پارلمانی است، کوچک‌ترین اثر و ثمری نبود. وزراء و و کلاء از یک جا تعیین می‌شدند و از یک جا دستور می‌گرفتند ...

آنچه فوقاً راجع به عملیات و حملات استبداد جدید در تخریب یا تضعیف پایه‌های انقلاب و آزادی و استحکام پایه‌های خود بیان کردیم، نمی‌خواهیم بگوئیم ناشی از نقشه قبلی و نبوغ خاص استعمار و استبداد بوده است، بلکه اقتضای مراقبت و فعالیت، آنها را به‌طور طبیعی به چنین اعمال و تدابیر می‌کشانده است. چون از این نواحی بود که ابراز مقاومت به عمل می‌آمد و امکان عکس‌العمل می‌رفت، استعمار و استبداد، به اضمحلال یا انحراف آنها می‌پرداختند. البته اجرای این عملیات بعد از کوبیدن مجلس محتضر و کتک زدن و کشتن چند روزنامه‌نویس و آزادیخواه و مخصوصاً قتل فجیع مرحوم مدرس و به‌طور کلی بریدن زبان‌ها و شکستن قلم‌ها و قدم‌ها صورت گرفت. حتی برای زهرچشم گرفتن و فعال و مختار و یکه‌تاز میدان قدرت شدن، عده زیادی از رجال و کسانی را که نردبان سلطنت و قدرت شده بودند، به‌عناوین مختلف اعدام نمودند (از قبیل نصرت‌الدوله، تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری، داور، خانه نشینی ذکاءالملک و تدین و غیره).

به مصداق « و یا آنکه » هر تزی آنتی‌تزی خود را به وجود می‌آورد» استبداد ظاهراً اصلاح‌طلب، دو پدیده یا طبقه تازه‌ای را ایجاد کرد. روشنفکران و دانشگاهیان از یک‌طرف و کارگردانان از طرف دیگر. البته هیچ‌یک از این دو دسته، در دوره پهلوی به لحاظ کمیت و کیفیت، به مرحله مخالفت و حتی مزاحمت نرسیدند ولی نطفه‌های مقاومت و قیام علیه استبداد و استعمار منعقد گردید.

همان‌طور که در دوران قبلی یک آزمایش منفی برای مشروطیت و آزادی بود، این دوران یک آزمایش مثبت موفقیت‌آمیزی برای استبداد بعد از مشروطیت یا استبداد نو به شمار می‌رود: ایجاد امنیت و نظم، تمرکز قدرت، توسعه دولت، اقدامات ظاهراً اصلاحی وسیع، استتار دخالت‌های خارجی، محو مدعیان و مخالفین و شخصیت‌ها، خفقان افکار و تسلط کامل بر اوضاع، تجاوز بی‌اشکال به حقوق ملت و تصرف بی‌حساب املاک مردم؛ بنیاد پهلوی. ولی از آنجا که باطل و فاسد بالاخره باید رسوا شود، جنگ جهانی دوم در گرفت، باد دیکتاتور در رفت و ترکید، و با رفتن او تمام دستگاه از هم پاشید. باطن توخالی نمایان شد ...

### ج- دوران اخیر

در مدت کوتاه و فرصتی که بعد از جنگ برای آزادی و دموکراسی در ایران پیدا شد، مردم هنوز از سرگیجه بیرون نیامده بودند. احزاب ملی، و تشکیلاتی هم وجود نداشت تا وارد میدان شده سنگرهای از دست رفته را اشغال نمایند. فقط حزب کمونیستی توده، با تدارک و تربیت قبلی که شالوده آن در سال‌های آخر سلطنت پهلوی در مدارس اروپا و ایران ریخته و با عناصر اعزامی از شوروی، در مدت جنگ پرورانده و آزموده شده بود، توانست با کمک تشکیلاتی و نظامی و معنوی روس‌ها، فعالیت نسبتاً منظم و مؤثری نشان دهد. کارگران صنعت ضعیف ایران و روشن‌فکران به مقامات نرسیده و ناراضی که فارغ‌التحصیل یا مشغول به تحصیل بودند، چرخ‌های این حزب متحرک را تشکیل دادند. منتهی ناشیگری خود روس‌ها و تندروی‌های این تازه به دوران رسیده‌ها، میچ آنها را بزودی باز کرد. در طبقات ملت نگرانی و عکس‌العمل ایجاد شد. مردم و مخصوصاً باقی‌مانده‌ها و تربیت‌شده‌های دوران آزادی سابق، به‌خود آمدند. اجتماعات و احزاب ملی و پاره‌ای انجمن‌های دینی روشنفکر، تشکیل شد.

اصولاً در چند سال بعد از جنگ، نه تنها در زمینه سیاسی و حزبی، بلکه در سایر شئون کشوری نیز فعالیت‌های قابل توجهی مشهود گردید. مخصوصاً در مشاغل آزاد از قبیل تجارت و کشاورزی و صنایع خصوصی و در افکار دینی و امور فرهنگی و مطبوعات و ... دولت نیز با آنکه آمری قوی را از دست داده، بی‌تکیلیف و سرپرست بود، کارهائی انجام داد (راه آهن شرقی-غربی و خطوط فرعی بدون نظارت مهندسين مشاور خارجی، توسعه دانشگاه تهران، آسفالت راه‌ها و برق شهرها، لوله‌کشی تهران و بعضی نقاط دیگر ...) مردم بعد از پایان جنگ و دفع وحشت و فشار دیکتاتوری، دست و پائی باز کرده به فعالیت و امید آمدند. استعدادها و ابتکارات به کار افتاد، دولت نیز چون بار سنگین مخارج مربوط به مازنداران و املاک و کارخانجات اختصاصی پهلوی از دوشش برداشته شده بود، به سایر مناطق و امور مملکت معطوف شد.

در انتخابات نیمه آزاد بعد از جنگ، و پس از مبارزاتی که اقلیت ملی مجلس پانزدهم در روزهای آخر عمر مجلس علیه قرارداد گس- گلشائیان راه‌انداخت، جبهه ملی تشکیل شد. جبهه ملی به رهبری مظهر آزادی‌خواهی و پاکدامنی و یادگار بانیان و مدافعان مشروطیت قبلی، یعنی آقای دکتر مصدق، پس از پیروزی در انتخابات مجلس شانزدهم و علی‌رغم مخالفت و کشمکش‌های فراوان سیاست‌های داخلی و خارجی، موفق به بزرگ‌ترین پیروزی ضد استعمار در تاریخ ایران گردید. نفت که از پایه‌های استعمار انگلیس در ایران و قدرت او در جهان بود و بهانه و مایه‌ای برای استبداد به شمار می‌رفت، ملی شد. این پیروزی صرف نظر از جنبه‌های ایرانی و بین‌المللی آن، در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و صنعتی، پاداش بزرگی برای مختصر حرکت ملی‌یون و فعالیت ضعیف و ناقص آزادی‌خواهان بود. کاخ عظیم و قدیم ترس عمومی را، از قدرت غیر قابل شکست سیاست انگلیس، در هم ریخته این حقیقت را ثابت کرد که یک‌ملت بی‌سلاح ضعیف

توسری خورده، می تواند با قیام و اتحاد خود و دست خالی، پشت نابه کارترین امپراطوری های استعماری جهان را به خاک برساند:

«۱»

تا قبل از ملی شدن نفت و روی کار آمدن حکومت ملی، دستگاه استبداد و استعمار وضع مستقری پیدا نکرده باور هم نمی داشتند که جنبش ضعیف و ناقص ملی یون ایران، عملی بتواند انجام دهد. هر دو، با احزاب و افکار مردم بازی می کردند و قیافه موافق نشان می دادند. ولی پیروزی غیر منتظره ملی شدن نفت و کوتاه شدن دست سیاست کهن سال انگلیس از صحنه ایران، آن دو همکار همدرد را برای نجات و انتقام، به هم نزدیک تر و مصمم تر ساخت.

اگر این دو تصور نادرست را قبول کنیم که ملی شدن نفت ایران برای سیاست های روس و آمریکا خوش آیند یا قابل قبول می توانست باشد ولی استقرار یک حکومت ملی و دموکراسی واقعی در ایران، برای هیچ یک از سیاست های استعماری، قابل هضم نبود. همگی، هم پشت استبداد شدند.

در جبهه داخلی نیز از یک طرف اعیان و سرمایه داران و صاحبان مناصب و مقامات و خائینی که سال ها به نوکری و جیره خواری مستقیم و غیرمستقیم انگلیس عادت کرده بودند، بنای کارشکنی و صف آرائی را در برابر حکومت ملی گذاشته بودند و از طرف دیگر، عدم تشکل مردم و هم آوازی ایادی خارجی، از جنوبی و شمالی، با سرمایه داران و صاحبان مناصب، در مخالفت با حکومت ملی، با عدم مدیریت و عدم کفایت مسئولین ملی، دست به دست داده مشکلات و نارضایتی ها متولد و تکثیر شد.

نقشه های انگلیس، دسائس و عملیات سفارت و سیاست آمریکا، سکوت مساعد شوروی، خیانت دستگاه های انتظامی و ارتش، جاسوسی و بازیگری های مزدوران بیگانه، خرابکاری ها و ضربات شدید حزب توده، و بالاخره بیکارگی و پراکندگی جبهه ملی، کار را به کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] و سقوط حکومت ملی و رژیم آزادی کشانید ...

استبداد به دست استعمار به تخت و تاج خود برگردانده شد، ولی این بار مار زخمی است. هر دو، تجربه آموخته، کینه اندوخته و حریف را شناخته اند. با نقشه و صمیمیت و تصمیم بیشتری عمل می نمایند.

سیاست های خارجی هیچ گاه در تاریخ معاصر ایران جز در سال های آخر جنگ جهانی و اتحادی که ما بین آنها علیه آلمان وجود داشت، این طور با یکدیگر موافق و برای سلطنت استبدادی مساعد نبوده اند. استبداد حداکثر استفاده را از این وضع نمود.

حملات همه جانبه علیه آزادی و مشروطیت و ملت، با شدت و سرعت انجام می گیرد. بی رحمانه تر از هر زمان و تا اندازه ای شبیه به استبداد صغیر محمدعلی شاهی. محاکمه و زندان جناب آقای دکتر مصدق با قتل مرحوم دکتر فاطمی، کشتار و تار و مار عجیب حزب توده، خفقان کامل مطبوعات و اجتماعات، فشار فراوان بر ملی یون، خراب کردن و خریدن روحانیت و دور نگاه داشتن دیانت از سیاست، حمایت از بهائی ها و دخالت دادن بیشتر این فرقه ضد دیانت و ملت در دربار و دولت، کوبیدن بازار و بازاریان، تشکیل اتحادیه ها و نمایندگی های قلابی فرمایشی در میان کارگران و اصناف با نظارت و نفوذ پلیسی و مالی روی آنها، تصفیه و مراقبت شدید کارمندان خصوصاً در فرهنگ و ادارات حساس، رشوه دادن و راضی نگاه داشتن ارتشیان و بیرون ریختن عناصر ملی و شرافتمند، و بالاخره در افتادن با دانشگاه و دانشجویان، آخرین سنگر بیدار و هوشیار آزادی خواهی و ملی.

ولی تکانی که نهضت ملی و اقدام متهورانه دکتر مصدق به مردم داده است، چیزی نبود که به این سادگی ها ساکت و راکد شود. افراد با ایمان و با شهامتی از بقایای حکومت ملی، یا از میان طبقات روشنفکر و روحانی و بازاری و کارمند که شهرت قبلی نداشتند، از هر طرف و در هر فرصت به اعتراض و ابراز وجود پرداختند و با وجود صدمات و خطرات شدید، نگذاشتند صدای ایرانی خفه و شمع نهضت ملی خاموش گردد. نام آن افراد و افکار و تظاهراتشان، نهضت

1. سوره قصص / ۵: ولی ما بر آن بودیم که به محرومان آن سرزمین نعمت بزرگی بخشیم و آنها را [که تابع بودند]، متبوع و وارث [ستمگران] گردانیم.



مقاومت ملی گذارده شد. «نهضت مقاومت ملی»، خطوط اولیه مبارزه و امید را روشن ساخت و به سایرین جرأت و حرکت داد. سپس بعضی از همکاران قدیمی آقای دکتر مصدق و احزاب ملی، با احتیاط وارد میدان شدند. دولت‌های کودتا البته نمی‌توانستند تا ابد حالت وحشت و خشونت شدید را نگاه دارند. بازگشت به صورت ظاهری و ساختگی دموکراسی، برای فریب افکار عمومی داخل و خارج، لازم بود. استبداد دست به بازی جدید زده دستور تشکیل حزب به نوکران جان‌نثار و غلامان خانه‌زاد صادر کرد. انتخابات اسماً آزاد را راه انداخت. در عین آنکه قبلاً اخطار کرده بود که به‌ملی‌یون واقعی و آزادی‌خواهان، اجازه ورود به مجلس نخواهد داد. موقتاً جلوگیری از اجتماعات عمومی را موقوف نمود. (البته به‌طور محدود و مشروط و در محیط بسته). جبهه ملی ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ تجدید حیات کرد. با تشکیل و فعالیت جبهه ملی، ملت و مخصوصاً دانشجویان، دانشگاه مجدداً تکان خورد و هیأت حاکمه را به وحشت انداخت. تأسیس کنندگان و طرف‌داران نهضت آزادی ایران وظیفه خود را جلوراندن جبهه و روح و صراحت دادن به مبارزه، انجام می‌دادند تا آنکه خود، نهضت آزادی را در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ تأسیس نمودند.

در تمام این دوران اتحاد صمیمی استعمار و استبداد دائماً پرده از چهره برمی‌داشت و بر فشار و فساد می‌افزود و خود را در نظر مردم رسواتر می‌ساخت. عدم اعتقاد و اعتماد مردم و خودداری آنها از هرگونه پشتیبانی و همکاری با دولت‌های استبدادی، مسلم گردید. استبداد مجبور بود از نظر حفظ خود و محو مخالفین یعنی ملت، در دو جهت ذیل، حداکثر شدت و سرعت را به خرج بدهد:

۱. تقویت و تسلط نیروهای انتظامی، و سرکوبی با تصرف سنگرهای آزادی‌خواهی و ملی،

۲. اقدامات اصلاحی و برآوردن انتظارات ضروری مردم.

در عمل دیدیم با آنکه جنگ جهانی تمام شده و مسلم گردیده بود که ارتش ایران با همه ادعا کوچک‌ترین اثری برای دفاع کشور در برابر بیگانگان ندارد، تعداد نفرات آن از ۲۰۰'۰۰۰ نفر کمتر نشد. تجهیزات جدیدی از آمریکا گرفتند و... بودجه سنگین آن کماکان بر پیکر اقتصادی نحیف ما فشار می‌آورد. بعد از برچیدن فرمانداری نظامی، دستگاه مخوف پلیسی و جاسوسی سازمان امنیت را تأسیس کردند و قانون ۱۳۳۵ آن، رسیدگی به کلیه جرم‌ها و اتهامات سیاسی (یعنی فعالیت‌های حزبی و ملی) را بر خلاف هر گونه منطق قضائی و دموکراسی، به دادگاه‌های نظامی واگذار کرد. سازمان امنیت در کلیه ادارات و موسسات و سفارتخانه‌ها نمایندگی رسمی یا خفیه گذارده، مخصوصاً در امور استخدامی و انتظامی، نظارت و دخالت تام پیدا کرد. شعبه بازار ساواک، بازاری‌ها را علناً تحت مراقبت و مزاحمت قرار داده‌است. در شهرستان‌ها واضح‌تر و بی‌ملاحظه‌تر از پایتخت، در کارها دخالت می‌نماید و از پاسبان تا استاندار را زیر فرمان دارد. متصدیان دانشگاه که بعضی از آنها مدتی به‌طور غیر مستقیم و مخفیانه مجبور به اجرای دستورهای او بودند و ساواک نماینده‌ای در دانشگاه داشت، چند سال است دایره انتظامات آن رسماً به‌وسیله یک سرتیپ و یک سرهنگ مأمور اعزامی ساواک، اداره می‌شود.

اصلاً دانشگاه که تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] توانسته بود نیمه‌استقلالی، لااقل به‌لحاظ تعلیماتی و اداری برای خود احراز نماید، این استقلال را تدریجاً از او گرفتند. ابتدا در مجلس قانونی گذراندند که رئیس دانشگاه بنا به پیشنهاد وزیر فرهنگ و فرمان‌شاه، از میان سه نفری که از طرف شورای دانشگاه معرفی شوند، تعیین گردد و بعداً با آنکه اعمال نفوذ دولت و دربار، طوری بود که همیشه فرد موردنظر به‌ریاست دانشگاه و دانشکده‌ها و به‌نماینده‌گی دانشکده‌ها برای عضویت در شورای دانشگاه انتخاب می‌گردید، این استقلال ظاهری را نیز از بین بردند و عملاً شورای دانشگاه به‌دست دکتر جهان‌شاه صالح رئیس انتصابی دانشگاه منحل و رؤسای دانشکده‌ها انتصابی شدند. به این رؤسا اختیار تام برای اخراج دانشجویان داده‌اند. به محض کوچکترین حرکت و تظاهر، حداکثر تضييق و تحمیل در این سنگر آزادی‌خواهی و روشنفکری، به کاربرده می‌شود و دانشگاه تهران بود که در بهمن ماه ۱۳۴۰ مورد شدیدترین انتقام وحشیانه و کینه‌توزی چتربازان تحت فرمان شاهنشاه قرار گرفت.

ملاحظه می‌کنید که برای اسیر کردن ملت و خفه نمودن هرصدای آزادی‌خواهی و بمباران کردن سنگرهای مشروطیت، محکم‌تر و تنگ‌تر از این بندها و زنجیرها و کوبنده‌تر از آن ضربات، شدنی نبود! در این دوران بودجه‌ها و سرمایه‌هایی که به نام اصلاحات و اقدامات عمرانی فریبنده به مصرف رسیده است سرسام آور و بی‌سابقه می‌باشد. در ظرف مدت ۹ سال (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱) معادل ۶۳/۵ میلیارد تومان، حدود ۸/۵ میلیارد دلار، به شرح ذیل خرج شده است که قاعدتاً می‌بایستی مملکت بهشت برین شده باشد:

از بودجه دولت، به وسیله دولت، حدود	۴۰'۰۰۰'۰۰۰'۰۰۰	تومان
از محل عواید نفت	۱۶'۳۶۸'۷۵۰'۰۰۰	تومان
از محل وام‌ها و تعهدات خارجی	۵'۱۹۱'۵۰۰'۰۰۰	تومان
کمک‌های بلا عوض خارجی	۱'۹۳۸'۷۵۰'۰۰۰	تومان
جمع	۶۳'۴۹۹'۰۰۰'۰۰۰	تومان

که بر حسب دلار به قرار ذیل است:

از بودجه دولت، به وسیله دولت حدود	۵'۳۳۳'۳۳۳'۳۳۳	دلار
از محل عواید نفت	۲'۱۸۲'۵۰۰'۰۰۰	دلار
از محل وام‌ها و تعهدات خارجی	۶۹۲'۲۰۰'۰۰۰	دلار
کمک‌های بلا عوض خارجی	۲۵۸'۵۰۰'۰۰۰	دلار
جمع	۸'۴۶۶'۵۳۳'۳۳۳	دلار

البته دزدی‌ها و اختلاس‌ها نیز به همان تناسب بی‌سابقه و سرسام آور بوده است. به اصطلاح عامیانه، آنقدر شور بوده که خان هم فهمیده؛ سرلشکرها و سپهبدها و ارتشبدها را به دادگاه و زندان انداخته‌اند. دستگاه استبدادی برای پوشش رسوائی خود دائماً متوسل به نیرنگ و تظاهر شده عنوان مبارزه با فساد روی دولت‌های خود گذاشته، قانون از کجا آورده‌ای را وضع کرده، قانون منع مداخله و محاکمه وزیران را آورده است، محاکمات پر سر و صدا راه انداخته، متینگ‌ها و کنگره‌ها و تبلیغات درست کرده است ... ولی تماماً توخالی و دروغی. ولی چون بالاخره خود را از دست ملت و مخالفین و اطمینان نسبت به دوستان و مزدوران خود در امنیت نمی‌دیده، برای پیش دستی بر حریفان، آخرین تیرهای ابتکاری را از ترکش شیطانی بیرون آورده، انقلاب ۶ ماده‌ای بهمن ۱۳۴۱ و آزادی انتخاباتی زنان را اعلام کرده است تا سنگرهای تازه‌ای را که ممکن است در انقلاب آینده علیه او قیام کنند و قبلاً در انقلاب مشروطیت اول وجود نداشته است، پیشاپیش به تصرف یا زیر نظارت خود آورد (دهقانان، زنان، کارگران).

تجزیه و تحلیل قبلی و کامل از این انقلاب، طی اعلامیه بهمن ما ۱۳۴۱ از طرف نهضت آزادی ایران منتشر شد و بسیاری از پیش‌بینی‌های ما، بعداً نمایان گردید که می‌توان به آنجا مراجعه کرد.

در قسمت دوم این بحث، در بند ۹ نیز راجع به منظور و ماهیت این قبیل اصلاحات و اقدامات حرف زده‌ایم. در این دوره حتی رعایت ظواهر قانون و تشریفات مشروطیت، خیلی کمتر از دوران قبل یعنی زمان شاه سابق می‌شود. وزیران و مجلسیان آشکارا و مکرر، اقرار و افتخار به نوکری و غلامی شاه، «پیروی از منویات ملوکانه»، بی اختیار بودن در رأی و تصمیم‌ها، بی‌اعتنائی به حقوق مجلس و ملت و تملق‌گوئی‌های دائم می‌نمایند. خود شاه نیز ابا و امتناعی ندارد که بگوید دستور دادم، عزل کردم، خواستم، انقلاب کردم، ... و هر چه می‌خواهم می‌کنم. شاه مملکت که بر طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، وزراء حق ندارند احکام شفاهی و یا کتبیش را مستمسک قرار دهند، کلیه وزارتخانه‌ها را زیر نظر و دستور خود داشته، مخصوصاً وزارت جنگ را هیچ‌گاه از دست نداده، در حکومت آقای

دکتر مصدق نیز، وزیر جنگ را خود می‌خواست است، معین کند. البته وقتی نیروی نظامی و انتظامی زیر امر شاه باشد و مسئولیت در برابر دولت و مجلس نداشته باشد، مشروطیت وجود ندارد. انتخابات نیز خیلی بی‌پروا تر، واقعیت دستوری و ساختگی خود را نمایان می‌کند. چه زمان زاهدی که روزنامه‌های آمریکائی نیز عکس چاقو کشان هفت تیر به دست مأمور دولت و معجزه صندوق‌ها که محمد را تبدیل به فضل‌الله می‌کردند، منتشر ساختند و چه در انتخابات بعدی و رفراندوم که با ماشین‌های دولتی، یک‌عده کارگر یا پاسبانان با لباس شخصی را در کلیه حوزه‌ها می‌بردند و رأی می‌ریختند و آرا را به تعدادی که می‌خواستند صورت می‌دادند و چه در انتخابات اصلاح شده بعدی که حقوق کارمندان و کارگران، گروه کارت‌الکترال و ورقه رأی شده بود و به‌طور کلی افتضاحات متعددی که دفعه به‌دفعه شدیدتر انجام می‌گردید.

### حاصل دوران‌های (ب) و (ج)

بنابراین بعد از مشروطیت اگرچه عوامل جغرافیائی و معیشتی عمومی دیگر حاکمیت و اثر مستقیم قبلی خود را در تثبیت استبداد در ایران از دست داده بودند، ولی اولاً آثار تربیتی و روحی و میراث‌های محیط و عادات، چیزهایی نبود که با صدور فرمان مشروطیت و تغییر پرچم مملکت عوض شود و ثانیاً عوامل خارجی یعنی منافع استعماری پشتیبان بسیار قوی برای استبداد گردیده با فکر و زور پول و وسائل خود، جبران نقاط ضعف و مافات را می‌نماید. به این ترتیب استبداد کهن در لباس مشروطیت و تجدد، در ایران حکم فرما گردید. خیلی مسلط تر، قهارتر، و نافذتر از استبداد قدیم ...

ولی علی‌رغم آن همه فشار و خفقان و آن همه تدبیر و تزویر استبداد نتوانست استقرار و استحکام منظور را برای خود تأمین نماید و آزادی‌خواهی و حق‌طلبی را برای ابد از صفحه ایران بزداید. زورها و تزویرها، اثر معکوس می‌بخشید. اثری که در ابتدا بسیار نامحسوس و خاموش و محدود بود، ولی از ابتدای [دوران] پهلوی، دفعه به‌دفعه، جای‌گزین‌تر و جای‌گیرتر می‌شد. تا آنکه در سال ۱۳۴۱ بیداری و انزجار و آمادگی در مردم شدت و وسعت یافت. طبقات بازاری و روحانی که در اثر خشونت و نیرنگ‌های استبداد نو و غفلت و کناره‌گیری خودشان، به کلی از صحنه مبارزه و انجام وظیفه خارج شده بودند و در میان‌شان هیأت حاکمه دستیاری را نیز برای خود خریده یا ساخته بود، در مدت کمتر از یکسال، یک‌مرتبه از جا کنده و به میدان ریخته شدند!

اقدامات و مقاومت‌های فداکارانه مبارزین در این مدت، و نشریات و اجتماعات ارزنده آنها از یک‌طرف و خیانت‌ها و جسارت‌های انقلابی دستگاه استبدادی از طرف دیگر، چشم و گوش همه را باز کرده، بعد از روشن‌فکران و ملی‌یون طبقات بازاری و کاسب و دهاتی را نیز به‌رهبری روحانیون همدرد و همصدا، به‌تکان و هیجان آورد.

شجاعت‌ها کردند و زندانی‌ها و قربانی‌ها دادند. در اجتماعات و مراسم سوگواری محرم ۱۳۸۳ صدای اعتراض مردم از مظالم و مفاصد هیأت حاکمه از هر مسجد و منبر و از هر گوشه و کنار پایتخت و شهرها و دهات بلند گردید و با ناله‌های مظلومیت و شهادت حسین بن علی و نفرین‌های بر یزید بن معاویه، مخلوط شد. قیام بی‌سابقه وسیعی به پشتیبانی از مرجع بزرگ زندانی، حضرت آیت‌الله خمینی و با اعتراض علنی علیه دولت و شاه در مملکت به پا گردید. قیامی که برای استبداد، به هیچ‌وجه قابل هضم و گذشت نبود و در روز ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) مواجهه با آن کشتار بیرحمانه چند هزار نفری، به‌دست ارتش شاهنشاهی گردید ...

استبداد باردیگر با ضربت‌های سنگینی فائق و بر اوضاع حاکم شد ولی در سراسر مملکت در زمینه دل‌ها و فکرها، از نو و برای همیشه، نهال‌های برومند حق‌طلبی، و حکومت ملی و آزادی‌خواهی روئید و با خون‌های هزاران قربانی آبیاری شد.

زبان‌ها بیش از پیش به صدا، و قلم‌ها به تحریر درآمد. اعلامیه‌های قاطع آبدار، از طرف علماء و نهضت آزادی ایران و جوانان بازار، و خطابه‌ها از طرف وعاظ و گویندگان شجاع، انشاء و انشاد می‌گردد. شهامت و شهارت،

گفتاها و پندارها را پاکتر و بارورتر می‌نماید. خداوند در نهال حقیقت و حقانیت، ودیعه برکت و موفقیت قرار داده است (این نهال‌ها یقیناً بزودی برومند گردیده ثمرات خود را خواهد داد):

»

«...»<sup>۱</sup>

در برابر هر تیری که استبداد بر سینه ملت می‌زند و هر گریزی که به سرها می‌کوبد سینه‌ها فراخ‌تر و سرها بلندتر می‌شود. ضربات وارده سوزناک‌تر و شدیدتر به خودش برمی‌گردد. سران و فرزندان نهضت آزادی را در دادگاه‌های دربسته نظامی، محاکمه و محکوم می‌کند، کوس رسوائیش را در روزنامه‌ها و رادیوهای اروپا و آمریکا می‌شنود و سزایش را از دانشجویان ایرانی و غیرایرانی، در ایالات متحده، آلمان و اطریش و ایتالیا می‌گیرد. ترازنامه چهل‌و‌اند سال استبداد متلاطم بعد از مشروطیت، به رسوائی و لرزانی منتهی شده است. اکثریت مردم زیر فشار ظلم و فقر و ننگ به تنگ آمده، راه نجات و رهبر و برنامه می‌جویند.

---

۱. سوره ابراهیم / ۲۴ و ۲۵: خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است. هر دوره‌ای طبق قانون‌مندی پروردگارش به بار می‌نشیند.